**رشته دادگاه‌های نمایشی مسکو ابزار تثبیت قدرت مطلقه ژوزف استالین بودند!**

 **بهرام رحمانی**

**bahram.rehmani@gmail.com**

**«تصفیه کبیر» نامی است که به تصفیه خونین حزب کمونیست شوروی و سرکوب سیاسی و دستگیری‌های وسیع در اتحاد شوروی در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی اطلاق می‌شود.**

**در دوره حاکمیت استالین و قبل از آن از یک طرف طبقه کارگر روسیه آسیب‌های زیادی دید چرا که کارگران مجبور بودند تا ۱۶ ساعت کار کنند و هر جا هم اعتراضی کردند قتل‌عام شدند. برای مثال کشتار ملوانان انقلابی کرونشتاد.**

**«گلیا» دختری هفت ساله بود که به استالین دسته گل هدیه کرد او در آن روز ‌گفت: «خوشبخت‌ترین دختر جهان است.» «صدها هزار عکس من و استالین چاپ و در سراسر شوروی توزیع شد.» اما چند سال بعد پدرش را اعدام و مادرش را در بیمارستان روانی از بین بردند و...**

**استالین از تاریخ ۳ آوریل ۱۹۲۲ تا ۵ مارس ۱۹۵۳ رهبر حزب کمونیست شوروی بود و تا آخر عمرش جامعه بزرگ شوروی را در زیر پنجه آهنین خود نگه داشت!**

**اقدامات استالین و یا کسانی مانند او و حامیان دیروزی و امروزیش ربطی به افکار پویا و بالنده و رهایی‌بخش کارل مارکس، این بنیان‌گذار سوسیالیسم علمی ندارد. بنابراین راه رهایی بشر از تبعیض و نابرابری و این همه سرکوب و سانسور سیستم سرمایه‌داری به ویژه استثمار انسان از انسان، صد البته با اتکا به نظریه‌های مارکس، از جمله نقد و افشای استالینیسم می‌گذرد.**

**متاسفانه امروز نه تنها در درون احزاب و سازمان‌های سیاسی، بلکه در نهادهای دموکراتیک فرهنگی و اجتماعی نیز به راحتی آب خوردن به همدیگر و یا منتقدان و مخالفان و یا رفقای دیروزی خود اتهام‌های واهی و سخیف زده می‌شود. بدتر آن جاست که در این حرکت‌ها حتی افراد بی‌گناهی هم قربانی می‌شوند که از پشت پرده کشمکش‌های درون آن جریان و افراد خبری ندارند. این‌ها حتی به اهداف و منشور و برنامه‌های خود نیز توجهی ندارند و آن را مانند شیئی می‌بینند که صرفا برای تماشا و تزئین در ویترین خود قرار داده‌اند.**

**بحث من در این‌جا متوجه گرایشات راست نیست چرا که کسب و کار دایمی جریانات راست سرکوب و تهدید و تهمت و افتراست بنابراین طرف سخن من روی کسانی و جریاناتی است که خود را چپ می‌دانند اما شیوه‌های استالینی را با هدف سرکوب و مرعوب کردن منتقدان و مخالفان خود به کار می‌گیرند و او را مانند «بت» می‌پرستند. هر کس به او انتقاد کرده باشد باید مورد لعن و نفرین بخشی از چپ استالینیست قرار ‌گیرد.**

**بی‌گمان یک طرفه قاضی رفتن و نتیجه را مسرور و مغرور دیدن جهت‌گیری بسیار خطرناکی است که جامعه را در معرض آسیب‌های اجتماعی نه تنها دولتی، بلکه غیردولتی نیز قرار می‌دهد.**

**با این مقدمه نگاهی اجمالی می‌اندازیم به دادگاه‌های مخوف استالین و تملق‌گویی‌ها به او.**

**در ۱۹۲۷ آلکسی رایکوف رییس پانزدهمین کنگره‌ حزب کمونیست شوروی سابق بود به صورت نمادین جاروی کوچکی را سر دست گرفت و گفت:**

**«من این جارو را به رفیق استالین تقدیم می‌کنم تا با آن دشمنان حزب را بروبد.»**

**یازده سال بعد در جریان تصفیه‌ حزبی توسط استالین اعدام شد و...**

****

**استالین‌(چپ)، رایکوف، کامنف و زینوویف در سال ۱۹۲۵. سه نفر در تصویر در جریان دادگاه‌های نمایشی محکوم و تیرباران شدند.**

**دادگاه‌های مسکو عموما بخشی از پاک‌سازی بزرگ را به عهده داشتند که تلاشی در جهت «تک‌بنی» و «تک‌صدایی» حزب و خلاصی از دست منتقدان و مخالفان، به خصوص تروتسکیست‌ها و هر یک از کادر رهبری بلشویک در آن زمان یا قبل‌تر بود.**

**آلکسی ایوانوویچ رایکوف یک بلشویک با سابقه روس و سیاست‌مدار حاکمیت اتحاد شوروی بود که بین سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۰ پست نخست وزیری اين كشور را برعهده داشت.**

**او با این‌که از سیاست‌مداران کهنه‌کار حزب کمونیست بود اما وقتی دید قدرت به دست استالین افتاده، بیش از اندازه به تملق و تعریف استالین پرداخت تا بقای خود را حفظ كند.**

**رایکوف در پانزدهمین کنگره حزب کمونیست شوروی که در سال ۱۹۲۷ برگزار شد، برای این‌که از شر بدگمانی‌های ذاتی استالین رها شود و خودش را در دل او جا دهد و مرید او باشد، به صورت نمادین جارویی را بر داشت و به دست استالین رهبر شوروی داد و گفت «من این جارو را به رفیق استالین می‌دهم که با آن همه مخالفین خود و دشمنان حزب  را جارو کند و بروبد»!**

**استالین وقتی میلیون‌ها نفر از مخالفین خود و انقلابیون سابق را کشت، سرانجام به سراغ الکسی رایکوف رفت و او را در دادگاه‌های نمایشی مسکو محاکمه و اعدام کرد.  این بود سرنوشت شومی یک انقلابی با سابقه‌ای كه عليه ديكتاتوری تزارها مبارزه كرد اما نهايتا خودش ابزار استبدادی بی‌‌رحم‌تری شد.**

**دادگاه‌های مسکو رشته دادگاه نمایشی بودند که با فرمان ژوزف استالین بین ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸ در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برگزار شدند. اين دادگاه‌ها شامل پرونده مرکز تروریستی تروتسکیست-زینویویست‌(دادگاه گریگوری زینوویف‌-‌لو کامنف، یا «دادگاه شانزده»‌(۱۹۳۶)، پرونده مرکزی ضد شوروی تروتسکیست (محاکمه گئورگی پیاتاکوف‌-‌کارل رادک، ۱۹۳۷)، و پرونده بلوک راستی‌ها و تروتسکیست‌های ضد حکومت شوروی‌(محاکمه نیکلای بوخارین‌-‌آلکسی رایکوف، یا «محاکمه بیست و یک»‌(۱۹۳۸) بود.**

**محکومان اغلب از رهبران قدیمی حزب بلشویک و روسای ارشد پلیس مخفی شوروی بودند. بیش‌تر آن‌ها تحت ماده ۵۸ آیین جزایی به دلیل دسیسه با قدرت‌های غربی برای ترور استالین و دیگر رهبران شوروی و بازگردانی سرمایه‌داری محکوم شدند.**

**دادگاه‌های مسکو اغلب این «متهمان» را به اعدام محکوم می‌کردند. این دادگاه‌ها عموما بخشی از پاک‌سازی بزرگ، محسوب می‌شدند که تلاشی در جهت تثبیت موقعیت استالین بود تا هرگونه رقیببی را از سر او بردارند. بسیاری از چهره‌های رهبری‌کننده حاکمیت شووری از سوء‌مدیریت و دیکتاتوری استالین ناراضی بودند.**

**برنامه پنج ساله استالین و زورگویی به روستائیان و کشاورزان در سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳ منجر به بحران اقتصادی و سیاسی و رنج فزاینده کارگران و دهقانان شوروی شده بود.**

**پس از مرگ لنین در ژانویه ۱۹۲۴ استالین به همراه کامنف و زینوویف به رهبری عملی حزب پرداختند. آن‌ها از نظر ایدئولوژیکی بین تروتسکی در چپ و بوخارین در راست بودند. در این دوره استالین تاکید سنتی بلشویک‌ها بر انقلاب جهانی را کنار گذاشت و به جای آن به سیاست «سوسیالیسم در یک کشور» روی آورد که در تضاد با تئوری انقلاب مداوم تروتسکی بود.**

**در نبرد برای رهبری، یک لازمه از پیش مشخص بود. وفاداری به لنین. استالین تشیع جنازه لنین را سازمان داد و در سخنرانی خود تقریبا با عناوین مذهبی از لنین ستایش کرد و وفاداری بی‌پایانش را به او ابراز کرد. تروتسکی در آن زمان مریض بود و می‌گویند استالین در مورد تاریخ تشیع جنازه به او دروغ گفته تا او نتواند حاضر باشد. نهایتا با این که تروتسکی در روزهای اول حکومت شوروی، نزدیک‌ترین فرد به لنین بود، مبارزه را به استالین باخت. استالین از این واقعیت که تروتسکی درست قبل از انقلاب به بلشویک‌ها پیوسته بود به نحو احسن استفاده کرد و توجه عموم را به اختلافات پیش از انقلاب بین تروتسکی و لنین جلب کرد.**

**یکی از سایر دلایل قدرت‌گیری استالین این واقعیت بود که وصیت‌نامه لنین را منتشر نکردند. در این وصیت‌نامه لنین به ضعف‌ها و قدرت‌های استالین و تروتسکی و سایرین پرداخته بود و پیشنهاد کرده بود که پس از او، گروهی کوچک به رهبری حزب گماشته شوند.**

**یکی از جنبه‌های مهم قدرت‌گیری استالین شیوه‌ای بود که او بین رقبایش اختلاف ایجاد می‌کرد. او ابتدا با زیوونیف و کامنف ترویکایی علیه تروتسکی تشکیل داد. وقتی تروتسکی کنار زده شد، استالین با بوخارین و رایکوف علیه زیوونیف و کامنف متحد شد. زیوونیف و کامنف سپس به بیوه لنین، کروپسکایا، روی آوردند و در ژولای ۱۹۲۶ اپوزیسیون متحد را تشکیل دادند.**

**در سال ۱۹۲۷، در پانزدهمین کنگره حزب، تروتسکی و زیوونیف از حزب اخراج شدند و کامنف کرسی‌اش در کمیته مرکزی را از دست داد. استالین سپس به حساب «اپوزیسیون راست» و متحدان سابقش، بوخارین و رایکوف رسید.**

**استالین بعدها با ممنوع کردن ایجاد فراکسیون، نفع بسیاری برد زیرا عملا دیگر کسی نمی‌توانست با سیاست‌های رهبر حزب مخالفت کند. تا سال ۱۹۲۸‌(سال اول از برنامه‌های پنج ساله) استالین بین رهبری، از همه بالاتر بود و سال بعد تروتسکی به جرم مخالفت، تبعید شد. استالین سپس از شر اپوزیسیون راست بوخارین هم خلاص شد و با دفاع از کلکتیوازیسیون و صنعتی‌سازی، کنترل مطلق خود بر حزب و کشور را کامل کرد.**

**با این وجود محبوبیت سایر سران شوروی هم‌چون سرگئی کروف و ماجرای ریوتین ثابت کرد که استالین هنوز قدرت کامل را به دست نیاورده‌ است و این تا تصفیه بزرگ در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ به طول انجامید.**

**قدرت نیروهای پلیس مخفی شوروی در زمان استالین به اوج خود رسید. گرچه پلیس مخفی شوروی، چکا‌(بعدها گپو و اوگپو) در زمان لنین هم از قدرت برخوردار بود اما در زمان استالین بیش از پیش قدرت‌مندتر شد.**

**استالین فعالیت‌های بین‌المللی پلیس مخفی و اطلاعات خارجی را افزایش داد. تحت رهبری او بود که شبکه‌های اطلاعات در اکثر کشورهای مهم دنیا تاسیس شدند: آلمان‌(حلقه جاسوسی معروف روته کاپله)، بریتانیا، فرانسه، ژاپن، آمریکا و... استالین فرقی بین جاسوسی و خشونت دولتی نمی‌دید و تمام این‌ها را به ان.ک.و.د‌(کمیساریای خلق برای مسائل داخلی) سپرد. استالین در ضمن از جنبش بین‌الملل سوم هم برای این اهداف استفاده می‌کرد و همیشه اطمینان کسب می‌کرد که احزاب کمونیست خارجی پروشوروی و پرواستالین باقی بمانند.**

**این دوره معمولا با حضور سراسری پلیس، مظنونیت همگانی به «خرابکاران»، محاکمه‌های نمایشی، و زندان‌ها و اعدام‌های مخالفان تصویر می‌شود. استالین را مسئول اصلی تصفیه کبیر می‌نامند.**

**یکی از سیاست‌های سانسور گرایی که در زمان استالین و در شوروی سابق حاکم بود ایجاد تغییر در تصاویر افرادی بود که توسط استالین به اعدام محکوم شده بودند.**

**استالین به عنوان صدر دفتر سیاسی در اواسط دهه ۳۰ با «تصفیه کبیر» در حزب تقریبا تمام قدرت را در دست خود گرفت. او این کار را به عنوان تلاش برای اخراج اپورتونیست‌ها و ضدانقلابیون توجیه می‌کرد. قربانیان تصفیه معمولا از حزب اخراج می‌شدند اما مجازات‌های بیش‌تری از اردوگاه‌های کار اجباری و گولاگ تا محاکمه توسط ان.ک.و.د و اعدام انتظار بسیاری را می‌کشید.**

**محاکمه‌های اصلی که به ریاست آندره ویشینسکی برگزار می‌شد، به «محاکمه‌های مسکو» معروف شدند، اما محاکمه‌های مشابهی در تمام کشور برگزار شد.**

**به دستور استالین ۶۶ نفر از چهره‌های برجسته‌ حزب و فعالان «صدر انقلاب» که برخی از آن‌ها حتی معروفیت جهانی داشتند، در سه دادگاه «علنی» محاکمه شدند.**

**دادگاه اول:**

**از ۱۹ تا ۲۴ اوت ۱۹۳۶ شانزده نفر از اعضای برجسته‌ رهبری حزب کمونیست از جمله زینوویف و کامنف یاران نزدیک لنین محاکمه شدند. همه متهمان اعدام شدند.**

**دادگاه دوم:**

**از ۲۳ تا ۳۰ ژانویه ۱۹۳۷ هفده نفر از مقامات حزبی محاکمه شدند. ۱۳ نفر تیرباران و ۴ نفر به اردوگاه کار اجباری فرستاده شدند.**

**دادگاه سوم:**

**از دوم تا ۱۳ مارس ۱۹۳۸ گروهی ۲۱ نفره از سران بلشویک محاکمه شدند. بیش‌تر آن‌ها از وزیران سابق دولت بودند. در میان آن‌ها کمونیست‌هایی نامدار مانند بوخارین‌(رییس سابق کمینترن) و ریکوف‌(نخست وزیر قبلی) قرار داشتند. همه متهمان اعدام شدند.**

**به موازات این سه دادگاه، یک دادگاه نظامی در ژوئن ۱۹۳۷ ژنرال میخائیل توخاچفسکی و یازده نفر از فرماندهان ارتش سرخ را به محاکمه کشید، که خبر آن در رسانه‌ها انتشار یافت. به دنبال آن سه چهارم فرماندهی ارتش سرخ «تصفیه» شد.**

**اتهام اصلی متهمان عبارت بود از همکاری با تروتسکی و عناصر دست‌راستی که گفته می‌شد تلاش می‌کنند با حمایت کشورهای سرمایه‌داری‌(آلمان یا انگلستان یا ژاپن) نظام سوسیالیستی را در شوروی سرنگون کنند. مبنای دادرسی اصل ۵۸ قانون کیفری شوروی بود، که برای توطئه علیه نظام سوسیالیستی و تلاش برای برگرداندن نظام سرمایه‌داری مجازات اعدام در نظر گرفته بود.**

**سرکوب بسیاری از انقلابیون و اعضای برجسته حزب باعث شد که لئون تروتسکی اعلام کند حکومت استالین با «رودخانه‌ای از خون» از حکومت لنین جدا است. البته استالین به لنین خیلی نزدیک بود. قتل تروتسکی در آگوست ۱۹۴۰ در مکزیک‌(جایی که او از ژانویه ۱۹۳۷ در تبعید زیسته بود) آخرین و مشهورترین مخالف استالین در رهبری قدیمی حزب را نیز از جای برداشت. حالا تنها سه نفر از «بلشویک‌های قدیمی»‌(دفتر سیاسی زمان لنین) به جا مانده بودند. خود استالین، میخائیل کالینین، و مولوتوف.**

**در صحن دادگاه‌های مسکو هر از گاهی متهمی فریاد بر می‌داشت: «من گناهکارم، مرا بکشید!» یا دیگری داد می‌زد: «من خائن هستم، خائن باید کشته شود!» واقعا در پشت صحنه بر متهمان چه گذشته بود؟**

**استالین شخصا در اتاقکی مخفی بر جریان دادگاه‌ها نظارت داشت و از طریق زیردستان خود جریان دادگاه را هدایت می‌کرد.**

**هدف استالین تنها حذف یا نابود کردن مخالفان خود نبود، او فراتر از این، خواهان درهم شکستن ایدئولوژیک آن‌ها و حقانیت دادن به سیاست و سیادت خود بود. هدف نه تنها محکوم کردن، بلکه به تسلیم کشیدن مخالفان بود. دادگاه‌ها پشت درهای بسته و بسیار سریع انجام می‌شد. زندانیان از حق داشتن وکیل مدافع و فرجام‌خواهی محروم بودند.**

**کیفرخواست حاوی هیچ سندی نبود و تنها بر پایه‌ اقاریری تنظیم شده بود که خود متهمان در بازجویی‌ها ارائه کرده بودند. این اقاریر پر از اظهارات ضد و نقیض بود و روشن بود که متهمان را مجبور کرده بودند علیه خود دروغ بگویند. برای نمونه برخی متهمان «اعتراف» کردند که در کشورهای خارجی مانند فنلاند و دانمارک و نروژ با تروتسکی یا فرستادگان او دیدار کرده‌اند، در حالی‌که اطرافیان آن‌ها می‌دانستند که آن‌ها هرگز پای خود را از خاک شوروی به خارج نگذاشته بودند.**

**در مواردی دروغ کاملا آشکار بود، مثلا ایوان سمیرنوف اعتراف کرده بود که در سوءقصد به جان کروف در دسامبر ۱۹۳۴ شرکت داشته است، در حالی‌که او از یک سال قبل از آن دستگیر شده و در زندان بود.**

**اما «حقیقت» چیزی بود که برای این دادگاه‌ها کم‌ترین اهمیتی نداشت. طرفداران استالین باید احساس حقانیت می‌کردند و دشمنان او باید مرعوب می‌شدند.**

**تمام کسانی که در برابر دادگاه قرار گرفتند، از کمونیست‌های انقلابی و مبارزان باسابقه بودند. برخی زندان‌های مخوف تزار را از سر گذرانده بودند. شگفت آن‌که همین افراد در دادگاه اعتراف کردند علیه نظامی که خود با فداکاری در بنای آن شرکت کرده بودند، انواع و اقسام جنایات را مرتکب شده‌اند.**

**هنوز هم روش شکنجه‌هایی که برای گرفتن اعتراف به کار رفته بود، کاملا روشن نشده است. اما برخی فشارها و شکنجه‌ها هم‌چون بی‌خوابی‌های چندروزه، شکنجه‌های جسمی مداوم و طاقت‌شکن به گونه‌ای که زندانی نمیرد اما روزی هزار بار مرگ خود را آرزو کند؛ تا شکنجه‌های روانی، انزوای مطلق، بازجویی‌های ناگهانی و طولانی و... مرسوم بودند.**

**با فشارها و تحقیرهای دایمی، شخصیت زندانی در هم می‌شکند. روحیه انسانی و اخلاقی‌اش درهم می‌ریزد. رفته‌رفته حساسیت و هشیاری ذهنی خود را از دست می‌دهد به طوری که شاید حافظه او فلج می‌شود. زیر دست ماموران چنان احساس ضعف و حقارت می‌کند، که همه چیز، از جمله مقاومت، برای او بی‌معنا می‌شود.**

**جلسات دادگاه آن‌قدر تکرار می‌شد تا به نتیجه دل‌خواه برسد. اعترافات بوخارین را شخص استالین تدوین کرده بود. وقتی او در دادگاه از خواندن بخشی از متن سرباز زد، روند بازرسی متوقف شد و بوخارین به سلول برگشت. در دادگاه بعدی بوخارین سر به راه شده بود.**

**یکی از شگردهای رایج پراکندن تخم بدبینی میان زندانیان بود. زندانی حس می‌کرد که همه علیه او دست به دست هم داده‌اند. رادک و بوخارین دو دوست و همرزم قدیمی بودند اما بازجویان توانستند آن‌ها را علیه یکدیگر تحریک کنند.**

**یکی از شیوه‌های دیگر فشار بر متهمان با استفاده از روابط خانوادگی و عاطفی بود. زینوویف و کامنف به برخی خطاهای سیاسی «اعتراف» کرده بودند، اما زیر بار اتهام «خیانت» نمی‌رفتند. استالین از طرف هیئت سیاسی حزب به آن‌ها قول داد که اگر اعتراف کنند، آزاد می‌شوند و بستگان آن‌ها نیز در امان خواهند ماند. پس از صدور رای دادگاه نه تنها هر دو به قتل رسیدند، بلکه بیش‌تر خویشاوندان آن‌ها نیز دستگیر و اعدام شدند.**

**به نظر محققان و پژوهش‌گران یک عامل ایدئولوژیک نیز در اعتراف‌گیری از متهمان موثر بوده است: به زندانی تلقین می‌شد که او قربانی سادگی و نیک‌دلی خود شده و ناخواسته به «آرمان کمونیسم» خیانت کرده است و اکنون تنها با اعتراف داوطلبانه است که می‌تواند این خطا را جبران کند.**

**استالین با تصفیه‌‌های بی‌رحمانه و خونین، که حدود یک و نیم میلیون نفر قربانی گرفت، یکی از مخوف‌ترین وقایع جهان است. در جهنمی که استالین بر پا کرده بود هر کسی ناچار بود وفاداری خود را به حکومت ثابت کند، و راه آن لو دادن عده‌ای از «دشمنان خلق» بود. اگر کسی دستگیر می‌شد، خویشان و دوستان باید از او بیزاری نشان می‌دادند، و گرنه خود به خطر دستگیری می‌افتادند.**

**استالین که از نوعی جنون بدگمانی رنج می‌برد، مدام در حال کشف توطئه‌های عجیب و خنثی کردن آن‌ها به شیوه‌ خود بود.**

**تمام اعضای هیئت سیاسی حزب کمونیست محاکمه شدند، غیر از دو نفر: تروتسکی و استالین. تروتسکی از شوروی فرار کرد و استالین خود مشغول محاکمه دیگران بود. از ۱۳۹ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست در سال ۱۹۳۴ میلادی، ۹۸ نفر دستگیر و بیش‌تر آن‌ها تیرباران شدند.**

**عمق فاجعه‌ تصفیه ارتش از افسران کاردان در زمان حمله ارتش نازی به شوروی و عقب نشینی‌های پیاپی ارتش سرخ آشکار شد. یک آمار تاریخی می‌گوید تعداد افسرانی که به دستور استالین کشته شدند، بیش از افسرانی است که در جنگ جهانی دوم در جبهه‌های «جنگ بزرگ میهنی» جان دادند.**

**طبق آمار رسمی که در زمان گورباچف منتشر شد: در ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ بین ۴ و نیم تا ۵ و نیم میلیون نفر دستگیر شدند. بین ۸۰۰ تا ۹۰۰ هزار نفر به اعدام محکوم شدند. در اواخر دهه ۱۹۴۰ میان ۵ و نیم تا ۶ و نیم میلیون نفر در مجمع الجزایر گولاگ زندانی بودند. تنها یک دهم افرادی که به اردوگاه‌ها فرستاده شدند، از سرما و گرسنگی جان سالم به در بردند.**

**در دوران جنگ سرد‌(به ویژه دهه ۱۹۵۰) برخی از کشورهای اروپای شرقی‌(مجارستان و چکسلواکی و بلغارستان) الگوی دادگاه‌های نمایشی استالین را تکرار کردند.**

**دوران تصفیه مختص به مقامات حزبی نبود و بسیاری به جرم «فعالیت ضد شوروی» و به عنوان «دشمن خلق» دستگیر و محاکمه می‌شدند.**

**در اواخر تصفیه دفتر سیاسی، نیکولای یژوف، رییس وقت ان.ک.و.د را برکنار و بعدها اعدام کرد. بعضی تاریخ‌دانان هم‌چون امی نایت و رابرت کانکوئست معتقدند که این عمل از سوی استالین و برای پاک کردن جرم از نام خود بوده‌ است.**

**ضمن تصفیه تلاش‌های بسیاری برای عوض کردن تاریخ در کتاب‌های درسی شوروی و منابع تبلیغی بود. بسیاری از قربانیان اعدامی از کتاب‌ها و عکس‌ها بیرون گذاشته می‌شدند که گویی هرگز وجود نداشته‌اند. نهایتا تاریخ انقلاب جوری روایت می‌شد که گویی تنها دو شخصیت داشته ‌است.**

**یکی از اولین نمونه‌های کار پلیس مخفی استالین در خارج از کشور در ۱۹۴۰ اتفاق افتاد. پلیس مخفی به دستور او در این سال لئون تروتسکی را در مکزیک به قتل رساند.**

**در زمان استالین در عرصه نویسندگی و هنری نیز تغییرات محسسوسی ایجاد شد. بسیاری از سبک‌های «انقلابی» پیشین مانند اکسپرسیونیسم، انتزاعی، و تجربه‌گرایی آوانگارد به عنوان «فرمالیسم» طرد شدند. بسیاری از شخصیت‌های مشهور هنری سرکوب و در بعضی مواقع دستگیر، شکنجه و اعدام شدند. کسانی چون ایزاک بابل و وسولود مایرهولد و اوسیپ ماندلستام از این سری هستند.**

**شاعر معروف روس، آنا آخماتووا، زیر فشار و سرکوب بود اما هرگز دستگیر نشد. شوهر اولش، نیکولای گومیلیف‌(شاعر و نظامی)، در ۱۹۲۱ تیرباران شد و پسرش، لف گومیلیف‌(تاریخ‌دان)، دو دهه در گولاگی اسیر بود.**

**استالین شخصا در مسائل فرهنگی هم مثل بقیه چیزها اظهار نظر می‌کرد و در بسیاری از موارد حکم آخر، حرف او بود. برای نمونه میخائیل بولگاکوف، نویسنده و نمایشنامه‌نویس معروف، همواره سرکوب شده بود و کارش حتی به فقر کشیده بود اما پس از درخواستی شخصی از استالین به او مجددا اجازه کار داده شد. نمایشنامه‌اش، روزهای توربین‌ها، که قهرمانانش خانواده‌ای آنتی بلشویک بودند که در جنگ داخلی دستگیر شده بودند، نهایتا روی صحنه رفت و یک دهه بدون وقفه در تئاتر هنرهای مسکو اجرا شد.**

**گفته می‌شود رمان مورد علاقه استالین «فرعون» اثر نویسنده لهستانی، بولسلاو پروس بوده ‌است. این رمانی تاریخی در مورد مکانیسم‌های قدرت سیاسی است. بعضی‌ها به شباهت‌های این رمان و فیلمی که آیزنشتاین به سفارش استالین ساخت‌(ایوان مخوف) اشاره کرده‌اند.**

**استالین، به خصوص در زمان جنگ جهانی دوم، دست به تبعیدهای جمعی بزرگی زد که نقشه قومی اتحاد شوروی را عوض کردند.**

**بیش از یک و نیم میلیون نفر به سیبری و جمهوری‌های آسیای مرکزی تبعید شدند. دلایل تبعید جدایی‌طلبی، مقاومت در مقابل دولت شوروی و همکاری با آلمانی‌های اشغال‌گر عنوان می‌شدند.**

**گروه‌هایی از اکراینی‌ها، لهستانی‌ها، کره‌ای‌ها، آلمانی‌های ولگا، تاتارهای کریمه، کالمیک‌ها، چچنی‌ها، بالکارها، کاراچایاها، ترک‌های مشکیتی، فنلاندی‌ها، بلغاری‌ها، یونانی‌ها، ارمنی‌ها، لاتویایی‌ها، لیتوانیایی‌ها، استونیایی‌ها و یهودی‌ها بیش‌تر از همه قربانی این تبعیدها شدند. بسیاری از کولاک‌ها نیز به سیبری و آسیای مرکزی تبعید شدند.**

**در فوریه ۱۹۵۶ نیکیتا خروشچف به محکومیت این تبعیدها پرداخت و آن‌ها را در مخالفت با اصول لنینیستی خواند و اکثر آن‌ها را به جای خود بازگرداند.**

**«گلیا» دختری که به استالین دسته گل هدیه کرد او در آن روز ‌گفت: «خوشبخت‌ترین دختر جهان است.» در آرشیو کرملین او با چهره‌ای پر از شعف در حال بوسیدن رفیق استالین است. در حالی که دسته گلی به او می‌دهد. نام او گلیا مارکیزوف است که در هفتم ژانویه ۱۹۳۶ هفت ساله بود.‌(منبع: کتاب تاریخ قرن بیستم - نویسنده شون لنگ - مترجم مهرک ایروانلو - انتشارات آوند)**

**گلیا دختر کوچک «آردان مارکیزوف» دبیر دوم حزب کمونیست یکی از جمهوری‌های شوروی به نام مغولستان بود. به مناسبت داده‌های انقلاب در جمهوری‌های شوروی ماکیزوف و همسرش دومنیکا که دانشجوی پزشکی بود به کرملین دعوت شده بودند. گلیا حکایت می‌کند که او و پدر و مادرش به همراه هنرمندان و موسیقی‌دانان مغولستان در ضیافت کرملین حضور داشتند. در وسط نطق یک نفر از اهالی کلخوز، من سخت به هیجان آمدم و در حالی که دسته گلی پشت خود پنهان کرده بودم بلند شده و فریاد زدم: من می‌خواهم پدر استالین را ببینم.**

**استالین لب‌خندی زد و مرا فرا خواند و روی میز نشاند. وقتی دسته گل را به او دادم مرا بغل کرد و تبسمی ‌از خوشحالی بر لبان او نقش بست. جشن که پایان گرفت استالین دو هدیه به من داد ساعتی طلا در جعبه زیبای قرمز و یک گرامافون برقی. فردای آن روز عکس من و استالین در همه روزنامه‌های سراسر شوروی چاپ شد و زینت‌بخش همه مغازه‌ها شد. صدها هزار عکس من و استالین چاپ و در سراسر شوروی توزیع شد. به هر جا که می‌رفتم از خوشحالی فریاد می‌زدم این عکس من و پدر استالین است. دستگاه عظیم تبلیغاتی این عکس را نمایانگر توجه عمیق استالین به بهبود زندگی میلیون‌ها کودک در شوروی می‌دانست.**

**یک سال بعد در پانزدهم دسامبر ۱۹۳۷ تصفیه حزبی شامل مغولستان شد. گلیا حکایت می‌کند که با خبر شد پدرش را بازداشت کرده‌اند و به سیبری تبعید کرده‌اند. دومنیکا مادرم به سازمان امنیت شوروی مراجعه کرد به او گفته شد: مارکیزوف به ده سال تبعید در سیبری محکوم شده بدون آن‌که بتوان با او مکاتبه کرد. پس از مدتی دریافتم که او به قتل رسیده.**

**مادرم مجددا به پلیس مخفی مراجعه و شکایت کرد که باید دریابد که گناه او چه بوده است. اما در سال ۱۹۴۰ دریافتم که مادرم را به یک تیمارستان فرستاده بودند و در آن‌جا او را سر بریده‌اند. مقام‌های رسمی‌اعلام کردند که او خودکشی کرده است.**

**گلیا می‌افزاید: درسال ۱۹۹۶ آرشیو «گ.ژ.ب»‌(پلیس مخفی شوروی) را بررسی کردم تا به حقیقت پی ببرم. در یک پرونده هشتصد صفحه‌ای نامه‌‌ای دیدم از رییس پلیس مخفی ترکمنستان که با یک تبعیدی چه باید بکنیم او هنوز عکس استالین و دخترش را نزد خود نگه داشته است و به آن مباهات می‌کند؟**

**پاسخ فوری آمد. «سر به نیستش کنید» گلیا در پایان حکایت غم‌انگیز خود می‌افزاید: وقتی به یاد می‌آورم که در سال ۱۹۵۳ به هنگام مرگ استالین من زار زار گریستم و هفده سال پیش در بغل او نشان محبت پدرانه استالین به کودکان شوروی بودم اما در واقع او قاتلی بود که کودکی مرا نابود کرد، تاثر همه وجودم را فرا می‌گیرد.**

**در روز ۵ مارس سال ۱۹۵۳ ميلادی جوزف استالين، در داچای خود كونتسوو در نزديكی مسكو درگذشت. بر اساس برخی روايات تاريخی استالين ۳ يا ۴ روز زودتر از اين تاريخ مرده بود، اما مقامات وقت كه بر سر جانشينی او اختلاف داشتند ترجيح دادند خبر مرگ اين نماد كيش شخصيت‌پرستی را ديرتر اعلام كنند.**

**چند روز پيش از مرگ، در روز ۲۸ فوريه استالين در بلشوی مسكو اپرای درياچه قو را تماشا می‌كرد ، اما تا پايان نمايش در تئاتر نماند و از آن پس ديگر در انظار ديده نشد.**

**استالین‌(نام امل او: یوسف ویسارینویچ جوگاشویلی) بود هنگام مرگ ۷۴ سال داشت.**

**در شب ۲۴ فوريه سال ۱۹۵۶ ميلادی، نمايندگان و شركت‌كنندگان كنگره بيستم حزب كمونيست اتحاد جماهير شوروی بعد از چند روز بحث‌های عادی و كسل‌كننده آماده ترك سالن بودند. روزنامه‌نگاران و شركت‌كنندگان خارجی قبلا از سالن خارج شده بودند، اما نيكيتا خروشچف، دبير كل حزب كمونيست شوروی از نمايندگان خواست دوباره بنشينند.**

**سپس نيكيتا خروشچف مدت ۴ ساعت يك گزارش محرمانه را برای آن‌ها خواند و به آن‌ها تاكيد كرد، مطلقا حتی بخش كوچكی از اين گزارش نبايد به خارج درز كند.**

**خروشچف در مقابل نمايندگان بهت‌زده سلف خود جوزف استالين را به جنايات وحشتناكی متهم كرد كه همگی حقيقت داشتند. او فاش کرد: «کمیسیون ویژه‌ای با مراجعه به اسناد فراوان آرشیوهای سری به این نتیجه رسیده است که افراد بی‌گناه بی‌شماری در کشور ما به قتل رسیده‌اند. روشن شده است بسیاری از اعضای حزب و دولت که در سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ دشمن خوانده شدند، هرگز دشمن و خائن و جاسوس نبودند، بلکه کمونیست‌های شریف و صادقی بودند. آن‌ها زیر شکنجه‌های وحشیانه گناهان سنگینی را به گردن گرفتند.» این متن به طور کامل منتشر نشد.**

**با وجود تمام تدابير احتياطی حکومت وقت شوروی، روزنامه نيويورك تايمز از روز ۱۶ مارس سال ۱۹۵۶ ميلادی بخش‌هایی از اين گزارش محرمانه را منتشر كرد.**

**اين گزارش عمدا توسط سيا در اختيار نيويورك تايمز قرارداده شده بود. با انتشار اين گزارش افکار عمومی مردم و كمونيست‌های سراسر جهان ۳ سال بعد از مرگ استالين با واقعيت خون‌بار حکومت استالينی آشنا شدند.**

**در ژانویه ۱۹۸۹ روزنامه‌ رسمی پراودا اطلاع داد که همراه با تحولات شوروی از بیش از ۲۵ هزار نفر که در دوران استالین تیرباران شده‌اند، اعاده حیثیت شده است. تنها در همین سال بود که متن سخنرانی خروشچف به طور کامل به چاپ رسید.**

**شخص استالین در معرض شخصیت‌زدایی قرار گرفت، نام او از کتب درسی حذف شد، استالینگراد دوباره ولگاگراد نامیده شد و جسد استالین در سال ۱۹۶۱ از کنار مقبره ولادیمیر لنین برداشته شد و در زیر دیوار کرملین بدون هیچ مراسم و تشریفاتی دفن شد، خروشچف حتی پیشنهاد کرد کمیسیونی برای تحقیق درباره جنایات استالین تشکیل شود و بنای یادبودی برای قربانیان آن ساخته شود.**

**در پایان می‌توان تاکید کرد که هر نیرو و انسانی حق دارد به نقد و بررسی تاریخ بپردازد به شرطی که نباید دست به آن ببرد و تحریف کند. هر انسانی آزاد است نظر فرد و ایدئولوژی را نقد کند. چرا که آزادی بیان و اندیشه در انحصار هیچ کسی نیست و حق مسلم همگان است. بنابراین اگر ما با این دیدگاه به اهداف و سیاست‌ها و عملکردهای حکومت شوروی سابق به ویژه در دوره حاکمیت آهنین استالین بنگریم چاره‌ای نداریم مگر این که به صراحت بگوییم چنین حکومتی به هیچ‌وجه شباهتی و قرابتی با نظریه‌های سیاسی‌-‌طبقاتی کارل مارکس، این بنیان‌گذار سوسیالیسم علمی ندارد. هدف این مطلب نقد و بررسی کارنامه شوروی نیست بلکه، به قضاوت در آن حاکمیت می‌پردازد که قوه قضاییه چگونه ابزاری در دست شخص استالین بود که حتی منتقدان و مخالفان خود در درون حزب کمونیست حاکم را پاک‌سازی کند و به دست جوخه‌های مرگ بسپارد. در حالی که مارکس همواره در آثار خود به استقلال قوه قضاییه و آزادی‌های فردی و جمعی تاکید ورزیده است.**

**بنابراین کسانی که خود را چپ می‌دانند اما گاهی بدون سند و ثبوت و محاکمه مخالفان خود را به جمهوری اسلامی ایران تبه‌کار و آدم‌کش منتسب می‌کنند بسیار حیرت‌انگیز است! روشن است که چنین نیروها و افرادی که خود را چپ معرفی می‌کنند رهبر تاریخی و تئوریسین‌شان «پدر استالین» است، پدری که در دوران حاکمیت خود پدر همه را درآورد. البته این‌ها در حرف نه در اندیشه و عمل، گوشه چشمی هم به مارکس دارند.**

**آزادی از جهت علمی یعنی امکان و توانایی افراد در بیان آزادانه اندیشه‌ها و افکار خود و انتخاب هدف‌ها و ابزارهای نیل به این هدف‌هاست. انسان‌ها با آن که در انتخاب هدف‌ها و وسایل آزادند، ولی در دسترسی به امکانات آزاد و برابر و عالادنه آزاد نیستند، و به ناچار در چارچوب یک ضرورت تاریخی معین عمل می‌کنند. امکاناتی که در دست اقلیتی سرمایه‌دار متمرکز شده است میلیاردها شهروندان جهان به ویژه کارگران و مردم فقیر تقریبا هیچ دسترسی به ابزارهای لازم برای طرح مطالبات و اندیشه‌های خود ندارد. به عبارت دیگر این که انسان در فکر و عمل خود آزاد است، بدان معنی نیست که ابزارهای لازم را در دسترس دارد و این فکر و عمل مشروط نمی‌شود.**

**با این حال، به گفته مارکس خصیصه نوعی مهم انسان آن است که وی موجودی است هدف گزین و هر گام وی به سمت تمدن، گامی است به سمت آزادی و گسترش دایره آزادی هر فردی از افراد اجتماع شرط مهم گسترش دایره آزادی خود اجتماع است. یا به عبارت دیگر هر قدر کمیت انسان‌هایی که در تعیین سرنوشت خویش آزادند، در جامعه‌ای بیش‌تر باشد، تکامل آن جامعه سریع‌تر و بیش‌تر خواهد بود.**

**ولی حدود درجه عمل آزادانه انسان، عمل آزادانه جامعه، به سطح رشد عمومی جامعه و از آن جمله به سطح رشد و شیوه تولید اجتماعی بستگی دارد. همان‌طور که سخن مارکس گفته است:**

**«رشد آزادانه هر فردی شرط رشد آزادانه همه افراد است.»**

**ولی در جامعه‌های مبتنی بر طبقات ناهمگون منافع خاص طبقات بهره‌کش وجود دارد و تبعیت از منافع گروه کوچکی از افراد ممتاز علیه اکثریت بزرگ جامعه و منافع آن‌ها. در جامعه‌ای که اقلیتی سرمایه‌داران حکم‌روا هستند، آزادی مردم به ناچار محو و مسخ می‌گردد. آزادی این اقلیت در مقابل آزادی اکثریت قرار می‌گیرد دولت و دستگاه قضایی و پلیس هم حامی حفظ وضع موجود هستند و عمدتا موظفند حامی منافع سرمایه‌داران و حاکمان باشند. در جامعه‌ای که بهره‌کش در بهره‌کشی آزاد است، اما کارگر به بهره‌دهی و استثمار مجبور است. به همین جهت مارکس می‌گوید در چنین جامعه‌ای آزادی فردی در چارچوب طبقه حاکمه و تا زمانی و تا آن حدی که این فرد متعلق به طبقه حاکمه است باقی می‌ماند. طبقه حاکمه به زور «قانون» و یا «آداب و رسوم» و در بسیاری موارد با اتکا به قوانین ننوشته و تصویب نشده است رفتار و عمل و اراده مردم را مطابق منافع خود طبقه‌بندی می‌کند.**

**در جامعه بدون طبقات و بدون زور و برابر شرایط رشد همه‌جانبه شخص پدید می‌آید و وی در واقع به اداره‌کننده سرنوشت خود مبدل می‌گردد و میان آزادی او و آزادی جامعه هم‌گرایی و همراهی بر قرار می شود. مارکس در جلد ۳ سرمایه می‌گوید:**

**«رشد نیروهای انسانی که به خودی خود هدف است آغاز می‌گردد وعرصه واقعی آزادی انسان بر بنیاد زیربنای خود که عرصه جبر بوده و تنها بر آن زیربنا، رشد و گسترش می‌یابد.»**

**برای آن که یک نکته مهم را ناگفته نگذاریم، تحقق آزادی‌های فردی و جمعی و آزادی به معنای اصیل و انسانی برای تحولات بنیادی و انقلابی پیش شرط های اساسی هستند. توجه کنیم که همین حد آزادی‌‌های فردی و جمعی و استقلال نسبی قوه قضاییه را در کشورهای غربی شاهدیم نه اهدایی بورژوازی، بلکه محصول مبارزه طولانی طبقه کارگر و نیروهای متحد آن و محصول انقلاب‌هاست. اما مسلم است زمانی انسان به معنای واقعی آزاد است که زور و استثمار بر بالای سرش نباشد و تمام امکانات و ثروت‌های جامعه به طور مساوی و یک‌سان بین همه شهروندان بدون توجه به جنسیت و ملیت و باورهای سیاسی و عقیدتی قرار گیرد.**

**شنبه چهارم بهمن ۱۳۹۹ - بیست و سوم ژانویه ۲۰۲۱**

**منابع:**

**كتاب «میراث مبهم»، استالین و استالینیسم، آلن وود، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. چاپ اول، تهران: نشر خجسته، ۱۳۸۱**